

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۴ اکتوبر ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۴۶

به ادامه گذشته:

برخورد خصمانه و تهدید آمیز یک کادر "ساما":

چند قبل وقتی می خواستم از شهری که سالیان طولانی در آن اقامت داشتیم، به شهری دیگری مسافرت نمایم، برحسب تصادف در ایستگاه مرکزی ریل، حدود ۵۰ دقیقه می بایست منتظر می ماندم، از آن جایی که طی اقامت در آن شهر با تعدادی از افغانهایی که اکنون تکسیرانی می نمایند، آشنائی داشتم و به علاوه یکی از همکاران عزیز پورتال نیز در همان ایستگاه مرکزی، تکسی اش را متوقف می ساخت، بدین فکر اقدام تا از فرصت استفاده نموده، با دیدن آن همکار احوالی از وی بستانم. به همین منظور، محل انتظار ایستگاه را ترک نموده، خود را به جایی رسانیدم که تکسی ها در آنجا انتظار مسافر را می کشیدند.

به محض رسیدن به آنجا، بدون آن که من به موقعیت آشنائی کامل پیدا نموده باشم، درب اولین تکسی منتظر مسافر باز شده و راننده آن با آغوش باز به طرف من آمد. وقتی نیک نظر نمودم راننده را که تقریباً ۱۲ سال بعد می دیدم، به جا آوردم، وی یکی از افغانهایی بود که در زمان اشغال کشور به وسیله روسها، تمایلاتی به شورای نظر و جمعیت اسلامی در کل داشته "ز.." نامیده می شد. من و "ز.." در تمام مدت اقامت من در آن شهر با حفظ احترام متقابل چندان با هم نزدیک نبودیم و علت آن عدم نزدیکی هم کاملاً مشخص بود، چه در حالی که همه کس از روابط وی با شورای نظر و جمعیت اسلامی اطلاع داشت، و بیشتر می شد وی را در مسجد افغانها دید، از تعلق این قلم به "ساما" تقریباً تمام افغانهای مقیم آن شهر مطلع بوده و همه می دانستند که من هیچ گونه مناسبتی با مسجد و نماز خوانی ندارم.

در هر صورت وقتی "ز..." درب موترش را باز و به طرف من آمد و با خوشحالی تمام با من مصافحه نمود، در آغاز برایم زیاد جالب نبود چه می دانستم که افغانهای مقیم آن شهر در بسیاری از مناسبات، روابط کلتوری کشور را حفظ نموده و به اصطلاح در اروپا خود را گم نکرده اند، مگر وقتی "ز..." دهن باز و به صحبت آغاز کرد و ضمن تأیید مواضع آن زمان ما در قبال رهبران مقاومت رسمی که همه را نوکر امپریالیسم و آی اس آی دانسته و اسلام نمائی آنها را نیز چیزی بیشتر از تحمیق مردم به شمار نمی آوردیم، راجع به اوضاع امروزی و کشور اشغال شده نظراتش را بیان داشت، جذابیت وی از یک افغان عادی پا فرا تر گذاشته و به مثابه یک عنصر آزادیخواه که طی مدت اقامتش در اروپا قادر شده از بند عقاید خرافاتی و عقب مانده مقاومت رسمی جهشی به سمت ترقی و پیشرفت نماید و از آن هم بالاتر به مثابه یک عنصر ضد اشغال، به دفاع از سرزمین و آزادی آن باور مند است، احترام نسبت به وی ده ها چند فزونی یافته، از تکاملش هم خوشنود گردیدم و این خوشنودی را با عرض تبریک برایش به صورت مستقیم بیان داشتم.

خوشبختانه در تمام مدتی که ما با هم صحبت می نمودیم- بهتر است گفت وی صحبت می نمود- مسافری نیامد تا صحبت ما را قطع نماید. بعد از آن که صحبت هایش تمام شد، از وی راجع به همکار "پورتال" سؤال نمودم. در پاسخ گفت، که همه روزه در همین جا می باشد اگر تا حال نیامده باشد حتماً بعد تر خواهد آمد، در عین حال وی از چند افغان دیگر نیز نام برده به خصوص نام یکی از رفقای سابقم را در "ساما"، یاددهانی نموده گفت: "ظ..." هم در همین جا منتظر مسافر می باشد، تا چند دقیقه قبل در همین جا بود، همین چند لحظه قبل یک مسافر را با خود برد. چند دقیقه دیگر نیز در آنجا توقف نموده به صحبت هایش در مورد مقاومت رسمی دیروز، اشغالگران امروز و خیانت رهبران آن مقاومت گوش داده، لذت می بردم، تا این که وی متوجه شد که "ظ..." دوباره به ایستگاه برگشته است. در آغاز می خواست با من پیاده به طرف "ظ..." حرکت نماید که با پیدا شدن مسافر، از من معذرت خواسته، در حالی که خودش مسافرش را به طرف موترش رهنمائی می کرد، من را به طرف "ظ..." فرستاد.

وقتی دو سه متری به موتر "ظ..." مانده بود، متوجه شدم که وی با اکراه و دل نادل و با نوعی قهر گونه از موتر پیاده شده، در حالی که همان سلام و علیک عادی افغانها را هم فراموش نموده بود، خطاب به من گفت: "بسیار آدم ناسپاس هستی، اسناد "ساما" را افشاء و به شهدای آن توهین و "ساما" را تخریب نموده ای" چون از یک جانب وقت نداشتم تا با آدمی در سطح وی به مباحثه و چه بسا مشاجره بیردازم و از طرف دیگر مطمئن بودم که ضرب المثل "میخ آهنین" و "سنگ" در مورد دماغ وی صدق می نماید، در حالی که توقف را غیر لازم می دانستم، گفتم:

«تا تو بفهمی که من از "ساما" دفاع کرده ام و یا خیر، بسیار وقت لازم دارد» همین را گفته از راهی که رفته بودم برگشتم، وی که تازه دیک خشمش می خواست فوران نماید، با همان لحن خصمانه آغازین، افزود:

«این دفعه آخرت باشد که راجع به شهدای "ساما" چیزی می نویسی»

تمام این ماجرا که شاید بیش از یک الی دو دقیقه دوام ننمود، باعث شد تا من بار دیگر به آنچه تا حال نوشته ام فکر نموده، با خود خلوت نمایم و ببینم که آیا واقعاً من همان کاری را کرده ام که وی می گوید و یا این که آن بیچاره در فهم آنچه گذشته است، مشکل دارد. از آن جایی که می دانم چه بسا وی از آن دیدار کوتاه، داستان دنباله داری را قصه نماید و تمام آن چیز هائی را که می خواست بگوید، گفته به حساب می آورد و از طرف دیگر یقین دارم که وی در موضعگیری هایش تنها نبوده جم غفیری از افرادی چون وی از نوشته های این قلم و دفاع از تاریخ "ساما"،

چیزی ندانسته و چنان از در خصومت داخل شده اند که حتا برخی از دوستان را نیز هراسان نموده، به بهانه های مختلف می خواهند حساب شان را از پورتال جدا نمایند، تا نکند مورد خشم آنها قرار گیرند؛ لازم دیدم تا در این قسمت نوشته، وقت شما خوانندگان عزیز را به تشریح و توضیح آن نکاتی معطوف بدارم، که ذهن افرادی در سطح وی را به خود مشغول می سازد. اما با اجازه به غرض روشن شدن بهتر و بیشتر مطلب، توجه تان را به این داستان تاریخی جلب می نمایم:

سالها قبل یعنی حدود ۴ الی ۵ دهه قبل، یعنی زمانی که بیشترین وقتم را مطالعه در مورد تاریخ اسلام به خود اختصاص داده بود، اگر حافظه خطا نکرده باشد، در یکی از کتابها زیر عنوان "فتنه علی و فرزندانش" و یا هم "فتنه عثمان" که نویسنده آنها فردی بود مصری موسوم به "ط. حسین" آمده بود:

[در جوشاجوش درگیری ها بین "کوفه" و "شام" یعنی جنگ بین علی و معاویه، در یکی از روز ها تاجری از اهالی کوفه که گویا از محبان علی به شمار می رفت، جهت امور تجارت گزرش به شام افتاد. یکی دو روز از اقامتش در "شام" نگذشته بود، که در بین بازار یک اعرابی صحرا گرد، دستش را بالای شتر وی گذاشته، گفت: «این شتر مال من است که از دو روز بدین سو مفقود شده است.»

تاجر اهل کوفه، سر و صدا بلند نمود، که مگر اینجا شهر چور است که روز روشن، کسی بخواهد افسار شترش را از دست وی بگیرد، سروصدا بالا گرفت تا قضیه رسید به دربار خلیفه معاویه.

معاویه بدون آن که خود دخالتی در قضیه نماید به قاضی القضاة "شام" دستور داد، تا قضیه را حضوراً حل و فصل نماید. قاضی القضاة، برحسب وظیفه نخستین کاری که انجام داد، از دو طرف به صورت جداگانه مشخصات شتر را پرسان نمود: خلاف مرد تاجر اهل کوفه که ادعا داشت شترش نر و دارای چه مشخصاتی می باشد، مرد صحرا گرد ادعا نمود که شترش ماده و دارای کدام مشخصاتی می باشد.

وقتی تحقیق در مورد شتر تمام شد، قاضی القضاة امر کرد تا شتر را بباورند، وقتی شتر حاضر شد، قاضی القضاة که می خواست میزان عادل بودن خود را به رخ خلیفه بکشد از حضار مجلس پرسید، که آیا شتر نر است و یا ماده، تمام درباریان گفتند شتر ماده است. قاضی القضاة با شنیدن آن تشخیص افسار شتر را به دست مرد صحرا گرد داده و قضیه را به صورت عاجل حل نمود.

تاجر اهل کوفه که در عمرش چنان قضاوتی را ندیده بود، به داد و فریاد خود ادامه داده به معاویه گفت: از برای خدا در جلو چشم خودت و ده مباشر و درباری مالم را دزدیده اند و تو به عنوان خلیفه مسلمین فقط نظاره می نمایی. وقتی داستان به اینجا رسید، معاویه امر به تخلیه دربار صادر نموده از تاجر اهل کوفه خواست تا اندکی صبر نماید. وقتی هر دو تنها ماندند و از تمام درباریان تنها عمرو عاص به اشاره خلیفه خارج نشد، معاویه رویش را به طرف تاجر نموده گفت:

تو گفتی که اهل کوفه هستی، تاجر جواب بلی! معاویه افزود، حتماً نمازت را هم در پشت علی می خوانی، تاجر که مال را باخته بود، از جان نیز گذشته، جواب داد: خدا را شکر در پس مرد عادل نماز می گزارم که در قلمروش حق موری تلف نمی گردد.

معاویه این طعنه را ناشنیده گرفته پرسید:

راجع به قضاوت اینجا چه فکر می کنی؟ تاجر جواب داد:

قضاوت در کجا بود، یک عده انسان نادان در روز روش مالم را دزدیده به دزد دیگری دادند.

معاویه که منتظر شنیدن همین جمله بود، به طرف تاجر نگریسته گفت:

این پول را که چهار چند قیمت شترت می باشد بگیر، فقط وقتی به کوفه رسیدی تمام این داستان را به علی و مردم کوفه نقل کن. وقتی به آنجا رسیدی به علی بگو: از این دلخوش نباشد که چه نسبتی با محمد داشته و محمد چه حرفها و توصیه هائی در مورد وی نموده است، به او بگو وقتی با من رویاروی شد به این خوش نباشد که گویا در غزوه بدر چه کرد و یا در غزوه خیبر و خندق کدام کاروائی هائی از وی سرزد، من با خود لشکری علیه وی بسیج نموده خواهم آورد، که شتر نر را از ماده تمیز ندهند، تا چه رسد به این که قادر باشند به ارتباط حقانیت بین من و یا او و یا هر کس دیگری که باشد، قضاوت نمایند.]- نقل به مفهوم

قبل از این که بحث ما را به ارتباط جملات آن کادر "ساما" ادامه دهیم؛ لازم می دانم همین جا معاویه های "ساما" را که حاکمیت ارتجاعی شان را بر روی نادانی افرادی بنیان گذاشته اند، که شتر نر را از ماده تمیز داده نمی توانند، مخاطب قرار داده بنویسم:

اگر ۳۰ سال پیش این و یا آن فرد به اساس حاکمیت تفنگ و تلفات روز افزون کادر ها نمی توانستند، صحیح را از سقیم تمیز دهند و می توانند امیدوار باشند که تاریخ اشتباهات آنها را بر مبنای پایه معرفتی دانسته، انتقاد از خود آنها را بپذیرد، اینک بعد از گذشتن سه دهه از آن روز ها و با وجود آن که شرایط برای ارتقای سطح و سویه افراد چنان آماده است که حتا افرادی از اردوی دشمن به تنهائی و با اندکی تعمق مواضع درست و انقلابی اتخاذ می نمایند، وقتی کادر های آنها در چنان سطحی باقی مانده باشند تو گوئی زمان در مورد آنها از حرکت بازمانده است، تطبیق چنین سیاستی بدون اگر و مگر خیانت به نسل های آینده به خصوص نسل جوان می باشد.

و اما برگردیم به گفته های "ظ... خان"!

می نمی دانم که وی در مورد سپاس و ناسپاسی چه می داند و از دید وی وقتی صحبت از ناسپاسی به میان می آید، کدام ساحاتی را می خواهد مشخص بسازد، به همین منظور آنچه را خودم از چنان صفتی می توانم استنباط نمایم، خدمت شما خوانندگان عزیز تقدیم می دارم، هرگاه در طرز دید خود به خطا رفته باشم خوشحال خواهم شد تا به وسیله شما خوانندگان عزیز، معاویه ها و یا شخص "ظ... خان" اشتباهاتم تذکر داده شود.

از نظر من مسأله سپاس و ناسپاسی را در دو بعد جداگانه می توان مورد مطالعه قرار داد، بعد شخصی در مناسبات میان من و "ظ... خان" و مناسبات هر دو نفر ما با جمعی که زمانی عضو آن بودیم یعنی "ساما".

از آن جایی که به ارتباط روابط شخصی بین من و "ظ... خان" تمام رفقاء و دوستان دیروزی و امروزی در جریان می باشند و به نیکوئی می دانند که چه کسی باید از دیگری سپاسگزار باشد، نمی خواهم در آن مورد مکثی نمایم بلکه قضاوت را به عهده کسانی می گذارم که ما هر دو نفر را می شناسند و می دانند که اگر قرار باشد کسی در این میان ناسپاس باشد، چه کسی را می توان بدام متصف نمود. مگر به ارتباط ناسپاسی نسبت به سازمان، که فکر می کنم مشکل اصلی بین من و "ظ... ها باشد، آن است که آیا باید جمع یعنی سازمان را فدای احمد و محمود نمود تا با سپاس نام گرفت و یا این که به ده ها احمد و محمود را فدای تاریخ سازمان و مبارزاتش کرد.

همان طوری که آن زمانها هم بار ها گفته بودم، حاضر نیستم به خاطر چند "شیش" تسلیم طلب، "پوستین" سازمان را آتش بزنم، امروز نیز بر همان مواضع خود پافشارده با صراحت اعلام می دارم:

تمام آنهایی که روی علایق شخصی، خانوادگی، محلی، قومی، زبانی و یا هر درد و مرض دیگری می خواهند، تاریخ مبارزات درخشان ساما را گروگان اشتباهات این و یا آن فرد قرار دهند، بزرگترین ناسپاسی را در حق به خون خفتگان سازمان، در حق جانبازان سازمان، در حق تاریخ سازمان و در حق خلق دلیر اما در زنجیر ما انجام می دهند. چنین افرادی به خاطر آن که گردی بر رخسارسخی و یا پیکار و یا این و آن ننشینند وقتی حاضر می شوند

برای مدتی بیش از سه دهه زبان شان را خود بلعیده و با قایم کردن سانسوری ارتجاعی و ضد انقلابی به توله سگانی از قماش آهن زنگ زده و یا صادق دنی و یا حسین جاسوس این امکان را مساعد می سازند تا آنها با فرومایگی یگ نوکر و اجیر استعمار ادعا نمایند که گویا "سامای" بعد از مجید از "که تا مه" همه جاسوس و در خدمت سوسیال امپریالیزم قرار داشته اند و من نوعی را که سینه سپر ساخته به مصاف هر آنچه خاین و انجو باز است می روم، بر خود هزاران بهتان و دشنام را به جان می خرم تا از آن تاریخ مشعشع و از آن خونهای قرمزین و پاک دفاع نمایم، ناسپاس دانستن، اگر هیچی نباشد بالاترین حد ناسپاسی در حد یک فردیست که برای خودش هیچ چیزی نمی خواهد اما می خواهد از تاریخ سازمانش دفاع نماید، دفاع نماید تا بعد از پیروزی محتوم، خفاشان ترسو باد به غیغب انداخته، اینطرف و آنطرف به نام "ساما" جلوه فروخته خود نمائی نمایند.

بلی "ظ... خان!"

اگر قرار باشد در این میان کس و یا کسانی را ناسپاس و نمک به حرام دانست، این تو و افرادی از سنخ توست که حاضر نیستید، سایه شوم اشتباهات و خیانتهای تان را از بالای تاریخ سازمان برداشته، شجاعانه پا پیش گزارده به صراحت ابراز دارید، که بنا بر اصل ائین نامه ئی سازمان " در داخل سازمان خلاف آن که تصامیم جمعی بوده مسؤولیت ها فردی بود" هیچ کسی حق ندارد تاریخ سازمان را گروگان اشتباهات و کثافت کاریهای خود قرار بدهد. این کس می خواهد تو باشی و یا من و یا فرد دیگری؛ اصل همان است که نوشتم. از چنین منظریست که من به خود حق می دهم تمام آنهایی را که اینک به دفاع از خون جانبازان سازمان و تاریخ آن قلم نمی زنند و با گوشه عافیت گزیدن به جواسیسی از قماش حسین و صادق و یا انجو بازانی از قماش آهن زنگ زده امکان و فرصت می دهند تا بر تمام تاریخ سازمان بعد از مجید، نجاست بپاشند، عنصری اند ناسپاس و نمک حرام.

"ظ... خان!"

ناسپاس کسانی اند که تمام حیثیت، وقار و اعتبار اجتماعی شان را مرهون "ساما" بوده و می باشند و این مرهون بودن تا آنجائی عمق و ریشه دارد که هرگاه نام "ساما" از بالای آنها برداشته شود خودشان را کسی به مثابه پشغلی هم به حساب نمی آورد؛ مگر اینک که می باید از تاریخ "ساما" و خون شهدای آن در مقابل مشتی جاسوس و نوکر انجونیزم دفاع به عمل آید، به عوض دشمن، تیر های زهرآگین شان را به جانب مدافعان این افتخار بزرگ تاریخ نشانه گرفته، مدیحه سرائی و چاپلوسی را برای دشمنان سیرت خود می سازند.

به ارتباط نکته دیگری که "ظ... خان" یاددهانی نمود یعنی افشای اسناد "ساما"، راستش را بخواهید من هرچه نوشته هایم را زیر و رو کردم، سندی را نیافتم که در آن نوشته ها آمده باشد، چون به جایی نرسیدم دو فکر در ذهنم خود را نمایان ساختند، نخست آن که "ظ... خان" فرق بین "اسناد" و "اسرار" را نتوانسته بفهمد و یا این که گوش کر من به درستی نشنیده است و دیگر این که، جناب شان از تکثیر مجدد برخی از اسناد "ساما" که ارسال کنندگان آن "ساما ادامه دهندگان" بود چنان ناراحت می باشند که قوه تشخیص شان را بین این قلم و آنها و پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و "ساما ادامه دهندگان" از دست داده اند.

در هر صورت، هریک از آن دلایل که مبنای چنان قضاوت نادرستی باشد، ارائه جواب از دوش من ساقط نمی گردد.

آقای "ظ... خان!"

از آن جایی که من سندی را از سازمان در نوشته هایم نگنجانیده ام، اصل را بر آن قرار می دهم که به ارتباط من منظور تان "اسرار" یعنی "راز ها" بوده نه اسناد. به این ارتباط هم باید خدمت تان بنگارم آنچه را شما اسرار و

راز می دانید، از ۳۰ سال به این طرف به صد ها بار با شیوه های غلط و انحرافی به خورد دیگران داده شده و چیزی به نام راز در آنها نمانده است این فقط شما و هم قطاران تان می باشید که کبک گونه در حالی که سر را داخل ریگ نموده اید تا خود کسی را نبینید، فکر می کنید دیگران هم شما را ندیده اند. تنها کاری که من در این میان انجام داده ام، واقعیت ها را آن طوری که بوده نگاشته ام نه آن طوری که دشمنان "ساما" که همان دشمنان مردم و کشور باشند تا حال تبلیغ می نمودند. در نتیجه از این بابت هم که شده، آنهایی که کمترین درکی از قضایا داشته و با کلماتی از سنخ سپاس و ناسپاسی آشنائی دارند، می بایست به عوض برخورد خصمانه، سپاس خود را از عمل من ابراز می داشتند. این همان کاریست که تمام افراد آگاه، صادق و شریف "ساما" به خصوص آنهایی که دیگر در بند انقیاد طلبی قرار ندارند، بدون استثناء با ارسال پیامهای شان انجام داده اند.

و اما این که اسنادی را "ساما ادامه دهندگان" فرستاده و ما نشر نموده ایم، با تأسف در هیچ کجای آن اسناد نوشته نشده بود محرمانه و غیر قابل نشر، ورنه مطمئن باشید نه "ادامه دهندگان" آنها را می فرستاد و نه هم ما نشر می نمودیم. مطالبی را که آنها فرستاده اند همه بدون استثناء آن اوراق و اسنادی اند که در زمان خودشان به هزاران نسخه نشر شده مگر اینک عده ای بنا بر ملاحظات انقیاد طلبانه نمی خواهند آن نوشته ها مجدداً تکثیر شوند تا نکند دشمن اشغالگر بر آنها ظنین شده و گمان نماید که گویا هنوز هم راهیان راه "مجید" و "رهبر" و یا سایر جانبازان سازمان اند.

از این بابت می توانم خاطرت را جمع نمایم که جای هیچ تشویشی وجود ندارد، زیرا انقیاد طلبی رفقای تان آن چنان عمیق و آشکار است که اشغالگران هیچ گاهی بر آنان چنان گمان "بدی" را نخواهند کرد. آنها به نیکویی می دانند، کسانی که ظرف بیش از یازده سال بر رخ شان پنجه نکشیده از این به بعد نیز نخواهد کشید. از طرف دیگر پورتال سیاست نشراتی خود را دارد، وقتی سندی به دستش برسد که از یک طرف درست بودن آن مورد سؤال قرار نگیرد و از طرف دیگر، برای یک عنصر حقیقی و یا نهاد حقوقی خطر امنیتی به وجود نیاورد، آن را منتشر خواهد ساخت و در این راه به اجازه و موافقه کسی نیاز ندارد، حتا اگر آن کس شما باشید.

از آن گذشته هرگاه شما در قسمت نشر اسناد مشکلی دارید، می توانید آن را به صورت مستقیم با "ادامه دهندگان" که مرسل آن می باشد در میان گذارید، نه با پورتال.

و اما این که آیا من به شهدای سازمان توهین و اهانت روا اشته ام و یا خیر؟ گذشته از آن که مناسبات فرد و جمع را در سطور بالا توضیح نمودم، در اساس چگونگی تجلیل و اهانت و تمیز بین آنها نیز یکی از مطالبی است که به اندکی فهم بیشتر نیاز دارد، نه آنهایی که شتر نر را از ماده تمیز داده نمی توانند.

این قلم را اعتقاد بر آن است که جانبازان "ساما"، یعنی آنهایی که با ایثار خونشان افتخارات "ساما" را بر کتیبه تاریخ رقم زدند، به مانند هر انسان دیگری، انسان بودند، همان طوری که مانند دیگران می خوردند، می خوابیدند، راه می رفتند، کار می کردند، خشمگین می شدند، مریضی داشتند، جوری داشتند و غیره، در انجام وظایف انقلابی شان اشتباه می کردند، به زمین می خوردند، دوباره بر می خاستند، یعنی زندگانی آنها در جمع افسانه ها و اساطیر قرار نمی گرفت، تا به یک باره از طرف تنی چند، لباس تقدس بر آنها پوشانیده شده با برخورد مذهبی و غیر عقلانی و ضد انقلابی اعمال و کردار آنها را از دایره قضاوت اجتماعی بیرون بتوان کرد. وقتی از چنین منظری به عملکرد افراد سازمان اعم از زنده و یا در خون خفته نظاره شود و سر و کار ما با انسانهایی باشد که شجاعت ایستاده مردن را داشتند نه این که "عیسی گونه راه آسمان چهارم" انتخاب نموده باشند، حق می یابیم تا عملکرد آنها را نیز در معرض قضاوت همگان قرار دهیم. با حرکت از چنین طرز دیدی، خلاف تصور باطل شما، که سکوت

در مورد افراد و حتا سازمان را به معنای احترام به آنها فکر می کنید، از دید من بزرگترین احترام به آنها آن است که خوب شان را خوب گفت و بد شان را بد. یعنی آنها را از انسانهایی که به مرور زمان غبار فراموشی و هیچ بودن بر آنها می نشیند بدر آورده با برخورد تاریخی به آنها، تذکر اشتباهات و کمبود های شان، از دست آورد های شان نیز یاددهانی بتوان نمود.

از نظر من کسانی که با این طرز دید، یعنی جانبازان را از "آسمان تقدس" و "غیر قابل لمس" بودن به سرزمین واقعیت های تاریخی می آورد، اشتباهات آنها را می شمارد، دست آورد های شان را محاسبه می کند و سرانجام نقش شان را در یک مقطع تاریخ مشخص می سازد، نه تنها به آنها اهانت و توهین روا نمی دارند بلکه چنین عملی نمودی از ادای احترام به حد اعلا می باشد.

دور نرویم، به مطالبی که از این قلم تراوش نموده برگردیم، با تأسف افرادی با سطح فکری خودت، به خاطر آن که نکند اشتباهات این و یا آن فرد مورد بحث قرار بگیرد، به اصطلاح با دلسوزی هائی از سنخ "ناپوه پیر زوینه"، چنان در مورد افراد سکوت مرگ را برقرار می سازید، که با گذشت اندکی زمان بیشتر یا به صورت مطلق از یاد ها فراموش خواهند شد و یا هم تاریخ از آنها همان شناختی را ثبت خواهد نمود که دشمنان شان، دشمنان مردم، دشمنان انقلاب و مبارزه به خورد دیگران می دهند.

آقای "ظ...خان"!

می دانم که این بحث ها نه تنها برایت جدید است بلکه مفهوم هم نیست، مگر این حالت گناه من نیست، گناه کسانیت که شما را در سطح لشکر معاویه نگهداشته اند تا حاکمیت ارتجاعی و ضد انقلابی خودشان تداوم بیابد. در نتیجه من نمی توانم از آنچه درست تشخیص می دهم خود را کنار کشیده و به غلط احمد و یا محمود گردن بگذارم. هرگاه کسی با این بحثی که به راه انداخته ام مخالفت داشته باشد، می تواند نظراتم را انتقاد نماید، من بار ها گفته ام، هیچ کسی دارنده حقیقت مطلق نیست، چون به نظرم حقیقت مطلق وجود ندارد تا کسی در همه حال آن را با خود داشته باشد. در نتیجه نظراتم را به بحث بگیرید، انتقاد کنید تا من هم امکان اصلاح آن را بیابم. در غیر آن نه به تو این اجازه را می دهم و نه هم به کس دیگری تا به من بگوید، چه خوب است و چه بد، چه بکنم و چه نکنم. من همان کاری را می نمایم که خودم درست تشخیص بدهم، چنانچه اینک زندگانی جانبازان را به مثابه انسان ونه یک موجود افسانه ای، به نقد و بررسی گرفته و به کارم نیز ادامه خواهم داد.

و اما به ارتباط تهدیدی که از دور صدا زدی که گویا این آخرین بارم باشد، باید به عرض برسانم:

هرچند جادارد من چنین عربده کشی هائی را ناشنیده بگیرم، با آنها باید نوشت:

آقای "ظ...خان"! من میزان توانائی های شما را در آتش زدن به خرمن "دهقان" به نیگویی می دانم، این را هم می دانم که شما تا چه اندازه در خاموش ساختن "آتش" های فروزان مهارت داشته و بی باک عمل می کنید، مگر شما یک چیز را نمی دانید که این قلم اگر می ترسید، در قدم اول از روس و اخوان و یا هم امپریالیزم جنایت گستر امریکا می ترسید، از آنهایی می ترسید که دیگران از ترس آنها، قلاده شان را به گردن آویخته اند، نه از تو و یا افرادی در قد و قامت خودت. پس بهتر است چنین تهدید هائی را در جانی نمائید که کارائی داشته باشد، نه به من که عمر طبیعی یک انسان معمولی میهنم را سالهاست پشت سر گذاشته ام.

و اما باز هم سخنی با معاویه های "ساما".

آن زمانی که معاویه لشکری به جنگ دشمنانش می فرستاد و آنها شتر نر را از ماده تمیز داده نمی توانستند، سالهاست گذشته است، اگر می خواهید واقعاً بجنگید و می خواهید در جنگتان پیروز شوید، بکوشید به عوض

تعصب، جهل و حماقت به افراد تان، اندکی آگاهی بیشتر برسانید، در غیر آن چه بد که بعد از سه دهه مبارزه جوانان مردم را در سطحی نگهدارید، که دست کمی از درباریان معاویه نداشته باشند. امید است کاری نمائید که من بتوانم همیشه با شما بر همین شیوه بحث نمایم.

ادامه دارد